

نمایشنامه



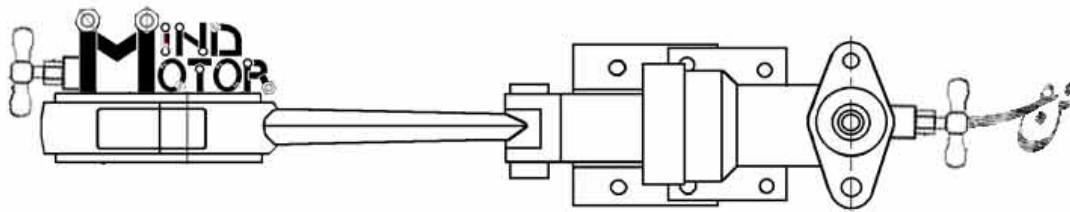
# مرخصی برای چند روز

رئوف دشتی

# مرخصی برای چند روز

رتوف دشتی

• برداشتی آزاد از نمایشنامه بانوی دریایی اثر هنریک ایبسن •



تمامی حقوق برای سایت مایند موتور محفوظ است  
[www.mindmotor.net](http://www.mindmotor.net)

•  
شناسنامه ی اثر  
عنوان: مرخصی برای چند روز  
نویسنده: رئوف دشتی  
نوبت چاپ: اول  
زمان چاپ: مهرماه ۱۳۸۹  
نشر الکترونیک **MindMotor**

•

اول

/ تاریکی - لکه نور /

مرد: نردبامی هست

نربام همیشه آنجاست

معصومانه آویزان

چسبیده به کنار کشتی

پایین می روم

آمده ام برای کاوش

آماده ام برای دیدن

و گنجهایی که آنجاست

... پدرم می گفت زنی که شاعر میشه همیشه خطرناکه ، مخصوصا وقتی شعرهای عجیب بگه...

## دوم

/ آشپزخانه یک رستوران دریایی - کتیف و در هم - چنگکهایی که ماهی های غول پیکر از آن آویزان شده - یک هواکش بزرگ در انتها دیده میشود که تنها منفذ این فضای چرکمرده است - قابلمه های بزرگ و کوچک. چاقو ها و ساتورها . ملاقه های ریز و درشت - صدای آرام امواج و گاهلا صدای مرغان دریایی که خبر از دریایی آرام را در نزدیکی این رستوران می دهد - سه زن آشپز در حال کار. لباسهای مخصوص آشپزها را به تن دارند .پیش بند وکلاه. اما کتیفی و لکه های خون اثری از رنگ سفید لباس باقی نگذاشته - /

زن آشپز یک: دیوونه است.

زن آشپز دو: خیلی خیلی جوونه.

زن آشپز یک: مریضه، همین.

زن آشپز دو: سر به هواست.

زن آشپز یک: حرفاش شنیدن داره . در هم و برهم .

زن آشپز دو: مدام تو اتاقلشه .

زن آشپز یک: تنهای تنها.

زن آشپز دو: چقدر هم ظریفه.

زن آشپز یک: هیچی نمی خوره.

زن آشپز دو: لاغر و مردنی.

زن آشپز یک: مثل کرم های دریا.

زن آشپز دو: به درد قلاب ماهیگیرها می خوره.

زن آشپز یک: من که اینجوریشو ندیدم.

زن آشپز سه: ولی صدای قشنگی داره، مخصوصا وقتی شعر میخونه.

زن آشپز دو: فقط اراجیف.

زن آشپز یک: انگار اونا رو یه مرد گفته.

زن آشپز دو: مثل خودش، خشک و سرد.

زن آشپز یک: دستاشو بگو ...

زن آشپز دو: انگشتهای کجش...

زن آشپز یک: پاهای باریکش...

زن آشپز دو: نه انگار که زنه...

زن آشپز یک: وحشیه ، وحشی.

زن آشپز دو: با اون چشمهاس.

زن آشپز یک: یهو خیره میشه.

زن آشپز دو: خیره میشه به آینه و موهاشو می بافه.

زن آشپز یک: شعر می خونه و موهاشو می بافه.

زن آشپز دو: غذا می خوره و موهاشو می بافه.

زن آشپز یک: راه میره و موهاشو می بافه.

زن آشپز دو: دستور می ده و موهاشو می بافه... حالمو بهم می زنه.

زن آشپز یک: تموم هیكلش بو می ده ... بوی لجن دریا

زن آشپز دو: تو ظرفهایی که غذا می خوره...

زن آشپز یک: انگار ماهی مرده.

زن آشپز دو: حالمو بهم می زنه ... نه انگار که زنه.

زن آشپز سه: ... اما آقا دوستش داره ...

زن آشپز یک: مردی تو سن و سال آقا ، زن زندگی می خواد.

زن آشپز دو: نه یه جلبک دریایی که پاهاشو بدازه تو تشت و اراجیف بگه.

زن آشپز یک: دیدین وقتی میره حموم چقدر طولش می ده؟

زن آشپز دو: نصف روز اون توئه...

زن آشپز یک: حتی آقا هم حق وارد شدن نداره...

زن آشپز دو: اینقدر خودشو میسابه که رنگی به تنش نمونده.

زن آشپز سه: شاید آگه پسرشون زنده بود اوضاع بهتر می شد.

زن آشپز یک: بچه ای که تو آب بزان همین میشه دیگه.

زن آشپز دو: به محض اینکه از وان حموم آوردنش بیرون، نفس تنگی می گیره و تموم.

زن آشپز یک: زنی که هیچی نخوره، بچه اش همین میشه... شبیه ساردین... مُردنی.

زن آشپز دو: آقا از هیج زنی شانس نیاورد.

زن آشپز سه: راستی این صدای گریه چیه شبها شنیده می شه؟

زن آشپز یک: کارتو بکن.

زن آشپز سه: زوزه گرگ.

زن آشپز دو: کارتو بکن.

زن آشپز سه: شما هم شنیدین؟

زن آشپز یک: کارتو بکن.

زن آشپز سه: زوزه های طولانی... شبیه گریه.

زن آشپز دو: کارتو بکن.

زن آشپز سه: صدش همه جا هست...مخصوصا اینجا ... تو آشپزخونه.

زن آشپز یک: / با فریاد / کارتو بکن.

/ سکوت کوتاه /

زن آشپز سه: زن اولش کجاست...؟ می گن زنده است...

زن آشپز یک و دو: هیس...!

سوم

/ لکه نور تاریکی را می شکافد - بانو نشسته. با موهای بلند بافته شده - دستهای ظریفی دارد که مدام  
به آنها کِرم می مالد - /

بانو: یک شب صدای تپش قلبی از پشت در شنیده می شود

بیرون مردی در مه، با موهایی از ترکه های نازک

ولباسی از علفهای هرز

که آب دریاچه سبز از آن می چکد.

می گوید من تو هستم

راه درازی پیموده ام، با من بیا...

/پاهایش را در یک تشت فلزی می گذارد و با پارچ روی آن آب می ریزد./

\_ ساعتها میاد میشینه کنارم و باهام حرف می زنه... اون یه مرد واقعیه... یه شوهر ایده آل... میشینه

اونطرف اتاقو موهامو نوازش می کنه. بهش گفتم جلوتر نیاد. گفتم بعد از مردن اون بچه یه مدتی بهم

دست نزنه... طفلی حرفمو باور کرده، اما بوی تنشه که حالمو بهم میزنه... میشینه کنج اتاقو کل روزشو

تعریف می کنه... از مشتریهایش، از صیدهای قاچاق، مالیات رستوران، مامورین بهداشت... همه چی و

همه کس... اما من گوشهام نمی شنوه. صدای امواج دریا می پیچه تو لاله ی گوشم و کر می شم... اون

از حساب کتاباش می گه اما من تو فکر موج سواری با دلفین هام... از بازار ماهی گیرها میگه اما من

تو خیالِ عروس های دریایی ام... تو فکر شب های تاریک دریا... تو خیال طوفان...

/ از کوره در می رود /

\_ نه ... نه ... من اصلا اونی که باید نیستم... کاری که باید بکنم این نیست. من زن اونم... باید قبول کنم ، شوهرم صاحب یه رستوران دریایی . من زن اونم... باید شبها که میاد کتشو در بیارم و پاهاشو ماشاژ بدم . باید دست بکشم به موهاشو از بوی تند تنش مست بشم. باید بذارم مُدام حرف بزنه و بهش لبخند بزنم . باید به حرفاش گوش کنم ... باید بذارم بیاد جلوتر... بذارم به پوست خشکم دست بکشه... آخ... پوستِ تم داره ترک می خوره، می سوزه ... / به دستهایش کِرم می مالد /

/ از طرف دیگر مرد می آید - در باریکه نور - در یک دست تور عروس و در دست دیگر یک لیوان آب /

مرد: تو بانوی اینجا می شی... اینجا مال توئه.. با من بمون.

بانو: باید برم.

مرد: درها بسته است، بمون.

بانو: بذار برم.

مرد: با من بمون بانو... من همه چی دارم ... نگاه کن.

بانو: نمی تونم.

مرد: درها قفله ... کجا میخوای بری؟

بانو: منو زندانی کردی؟

مرد: اینجا اونقدر بزرگه که هوس رفتن نمی کنی.

بانو: هوا چقدر گرفته است.

مرد: من دوستت دارم بانو... بمون.

بانو: ازم می‌خوای بمونم در حالی که چاره‌ی دیگه‌ای ندارم.

مرد: میتونی منو انتخاب کنی.

بانو: این تنها گزینه است.

مرد: مال من میشی ... بانوی این خونه.

بانو: با رویاهام چیکار میکنی؟

مرد: وقتی عادت کردی از یادت میرن.

بانو: نه ... اونا همه جا با منن ... همه جا هستن.

مرد: زندگی می‌کنیم، عاشق هم می‌شیم، بچه دار می‌شیم، اونوقت رویاهات دور می‌شن و تو آزاد می

شی.

بانو: ... چقدر زبونم خشک شده، تشنمه ... آب لطفا.

/ مرد تور سفید را بر سر بانو می‌گذارد و لیوان آب را به او می‌دهد - بانو آب را یک نفس سر می

کشد . /

#### چهارم

/ آشپزخانه رستوران - بخار دیگ ها و قابلمه ها - آشپز یک و دو مشغول کارند - همچون جراحان پشت میزی ایستاده اند - آشپز سه دستورات را انجام می دهد - مشغول آشپزی هستند اما ظرافتی در حرکاتشان دیده نمی شود . /

زن آشپز یک: هیچکسو دعوت نکرد ... نمک / آشپز سه نمک می باشد /

زن آشپز دو: ترسید نشونش بده... زردچوبه / آشپز سه زردچوبه می باشد /

زن آشپز یک: یه دختر بی کس و کار... فلفل / آشپز سه ..... /

زن آشپز دو: از کجا اومده ؟ ... نعنا

زن آشپز یک: اهل کجاست؟ ... پیاز

زن آشپز دو: دیگه همه چی مال اونه ... دارچین

زن آشپز یک: عروس اینجاست ... پونه

زن آشپز دو: عروس خونه ... زنجفیل

زن آشپز یک: عروس رختخواب... میخک

زن آشپز دو: عروس رستوران

زن آشپز یک: عروس آشپزخونه

زن آشپز دو: عروس پودینگ تخم مرغ

زن آشپز یک: عروس کمپوت سیب

زن آشپز دو: عروس کچاب گردو

زن آشپز یک: یه قاشق آرد، یه قاشق سر شیر، یه تخم مرغ، یه جوز هندی کوچولو

زن آشپز دو: عروس زنجفیل، عروس دارچین، عروس فلفل سبز ، همه رو مخلوط کنین... با کشمش و میخک و گردو.

زن آشپزیک: صد گرم کره، نیم کیلم ترب، یه لیوان آرد. همه رو خوب هم بزنید، اونوقت با یه پارچه ضخیم همشو صاف کنین.

زن آشپز دو: عروس میخک، عروس مارچوبه، عروس قارچ ؛ عروس فندق ، همه رو سرخ کنین با پودر سیر و فلفل سیاه.

زن آشپز یک: به ازای هر چهار لیتر شیر، نیم کیلو ماهی حلوا اضافه کنین. یه کم نمک دریا با ادویه کاری و آویشن. همه رو با هم بجوشونید و تو تابه بریزین... حالا غذاتون آماده است.

/ گفتگوی آنها که به دستورات آشپزی می انجامد باید با همان حس گفتگوی دو نفره انجام گیرد -  
گویی همچنان تا آخر دستورات آشپزی در حال پر چانگی و پر حرفی هستند. /

/ مرد می آید- با لیست بلند لوله شده ای در دست. /

مرد: /نظامی وار / میز شماره یک

... جگر خوک آبی دوده شده ..

استیک ماهی با ادویه کاری ..

کوکتل میگو با سس پنیر ...

زن آشپز یک و دو: / با هم / آماده است ...

مرد: میز شماره چهار...

صدف آب شور

سوپ جلبک غنی شده

شیر ماهی با سس لیمو...

زن آشپز یک و دو: / با هم / حاضره...

مرد: میز شماره هفت...

دلمه ماهی

خرچنگ

شیر ماهی

هشت پا ...

زن آشپز یک و دو: / با هم / آماده است...

مرد: میز شماره ده ...

قزل آلا بخارپز

مار ماهی شکم پر

خوراک اردک ماهی

حلزون دودی شده ... / سکوت /

میز شماره ده ... گفتم میز شماره ده ...

/ نظامی وار / از خوردن ماهی پرهیزید...

زن آشپز یک و دو: ... اگر چشمانش شیری رنگ باشد

مرد: از خوردن ماهی پرهیزید...

زن آشپز یک و دو: اگر باد کرده باشد.

مرد: از خوردن ماهی پرهیزید ...

زن آشپز یک و دو: اگر آبشش ها تیره باشد ...

مرد: میز شماره ده...

زن آشپز شماره سه: آماده است آقا ...

/ میز متحرک غذا را بیرون می برد ./

مرد: / نظامی وار / پوست کندن ماهی شماره یک...

زن آشپز یک: پشت سر ماهی شکافی ایجاد کنید.

مرد: شماره دو...

زن آشپز دو: پشت باله های عقبی را ببرید.

مرد: شماره سه ...

زن آشپز یک: پوستش را بگیرد.

مرد: شماره چهار ...

زن شماره دو: استخوان پستی را بشکنید.

مرد: شماره پنج ...

زن آشپز یک: روده ها را بیرون بکشید.

مرد: شماره شیش...

زن آشپز دو: سر ماهی را قطع کنید.

مرد: ... غذای سر آشپز رو آماده کنید ، بانو گرسنه است.

## پنجم

/ بانو در زیر لکه نور - دیگر از آن طراوت نخستین و موهای بلند اثری نیست - یک کلاه پشمی  
روی سرش کشیده است - یک گوش ماهی در دست دارد . آن را محکم به گوشهایش چسبانیده - به  
نقطه دوری خیره است. /

بانو: تنهایی من تنهایی نخستین کسی است که از خانه بیرون می زند.

و هوای سرد اقیانوس را تنفس می کند.

تنهایی نخستین کسی که در خانه ای خواب آلود بیدار می شود.

تنهایی من، تنهایی قایقی است افتاده بر ساحل

به زیر نور سرخ آخرین خورشید.

/ به گوش ماهی خیره می شود - سکوت /

\_ یه لحظه به خاطر بیار که واقعا از چی ساخته شدی و خونه حقیقت کجاست ... همه ماها برای ادامه

دادن باید یه خونه داشته باشیم . جایی که بشه پناه گرفت ... جایی که آزاد رقصید. من صدای دریا رو

خوب می شنوم. داره از مون دعوت می کنه که بر گردیم، گوش کن ... صدای گریه موج ها... موج های

کوتاه ... این یه جور پیامه، پیامی که باد اونو از دریا میاره ... یه جور ارتعاش که از ساحل میاد ... از

رو ماسه ها و صخره ها می گذره ... یه درخشش طلایی که بوی رطوبت می ده ، بوی نم ... آروم

وآهسته میاد، میاد و مثل چند قطره آب رو پنجره می شینه . اسم منو صدا می زنه. میگه بیا ... از اینجا

بیا ... ما همه یه روزی به خونه برمی گردیم ... گوش کن ...

/ صدای گریه امواج /

ششم

/ مرد در زیر لکه نور - زن آشپز سه در باریکه ای از روشنایی به آهستگی میز متحرک غذا را به جلو هل میدهد - روی میز به زیبایی تزیین شده است . /

مرد: دکتر می گه به خاطر مرگ بچه است... می گه این افسردگی سراغ همه زن ها میاد، میگه باید استراحت کنه . نباید تنهات گذاشت. اما اون ساعت ها تو اتاقتش می شینه و با خودش خلوت می کنه... کسی اجازه ورود نداره ... پای چشماتش گود افتاده ،دیگه اون طراوت روز اول رو نداره ... مثل یه مرداب ... پوست تنش روز به روز خشک تر می شه ... مثل یه قایق پوسیده کنار ساحل ... بی تحرک ...

زن آشپز سه: غذا نمی خوره ، به هیچی لب نمی زنه ... بدنش ضعیف شده.

مرد: داره با کی می جنگه ؟ با من؟!

زن آشپز سه: فقط با آب زنده است. یه لیوان آب سر می کشه و دیگه هیچی.

مرد: به خاطر منه ... من خیلی پیرم، مگه نه؟

زن آشپز سه: اون زن عجیبیه، خیلی عجیب ... نمی شه درکش کرد. یهو تغییر میکنه، بی قراره ... مثل

امواج دریا ... مثل جزر و مد...

مرد: حرف تازه چی ؟ حتی یه شعر ...

زن آشپز سه: وقتی برات غذا بردم ، به پنجره خیره بود، به مرغ های دریایی... یهو برگشت گفت تو

قلب همه ماها یه جونور دوزیست خونه کرده... گفت ما ... ما زن ها ...

مرد: دیگه حرفاشو نمی فهمم ... اون بانویی نیست که من عاشقش شدم، دختری با موهای شاداب ، با

چشهای روشن ... روز به روز تغییر می کنه... اون داره تبدیل می شه... به یه کسی که من هیچ شناختی

ازش ندارم ، یه پوست اندازی شاید ... بهم می گه میخوام به خونه برگردم... کدوم خونه؟! خونه واقعی

اون اینجاست ... جایی که گرمه ... جایی که من هستم ... من شوهر اونم ، اینو فراموش کرده؟

زن آشپز سه: از صدای گریه پرسید آقا ، زوزه گرگ ها ...

مرد: زوزه گرگ؟!

زن آشپز سه: صدای عجیبیه... شبیه صدای نقره روی سنگ .

مرد: من نشنیدم.

زن آشپز سه: هر شب صدایش میاد. از اون بیرون.

مرد: زوزه گرگ؟!

زن آشپز سه: از زن اولتون پرسید ... می خواست بدونه چی شده ...

مرد: ... تو چی گفتی؟

زن آشپز سه: من تازه اومدم اینجا آقا، از هیچی خبر ندارم.

/ میز متحرک را به سمت بیرون هل می دهد . /

مرد: می گن امشب طوفان شدیدی تو راهه... همه صیاد ها بر می گردن به ساحل ...

/ صدای طوفان /

هفتم

/صدای طوفان شدید - صدای رعد و برق - صدای بارش باران - بانو در گوشه ای نشسته. پاها در  
تشت فلزی پر از آب - کلاه پشمی به سر دارد و عینک بزرگی به چشم زده است - نحیف و ناتوان

تر. /

بانو: همین لحظه از دریا بیرون آمده

لب ها و موهایش تا دم سحر بوی دریا می دهند

مثل موج دریا، در گوشم آرام ، ترانه ای از عشق خواند

صدا : / از دل تاریکی / ... از زندگی اش

از نبردش با دریا

پهن کردن تور ماهی گیری

جمع کردن آن

دستانش را بر گردنم گذاشت

تا ماهی ها را به خاطر آورم

بانو: آن شب در چشمانش دیدم

دریایی برآمده از دریا

صدای صیاد: در موهایش

موجی سوار بر موج

بانو: و من حیران به این سو و آن سو می رفتم

صیاد: دردنیای رویاها

در دنیای دریاها

/اکنون صیاد کاملاً از تاریکی بیرون آمده - مردی جوان - سراپا خیس - بالاپوش به تن دارد که کلاه بزرگش را به سر کشیده - لباس سفر به رنگ روشن - کیف سفری و هر آنچه متعلق به صیادان است - پاهایش برهنه است - از سر و رویش آب می چکد ./

بانو: تو کی هستی؟!

صیاد: من با طوفان اومدم

از یه کشتی غرق شده

تو اعماق طلایی دریا

بانو: گفتم کی هستی؟

صیاد: چرا ترسیدی؟ ... بهم نگاه کن ...

بانو: چشم های روشن ... این صورت درهم ... موهای آشفته / مکت / ... تو یه صیادی ...

صیاد: صیادی که تو خشکی جستجو می کنه ...

بانو: اما این دستهای ظریف، دستهای یه مرد صیاد نیست.

صیاد: این دستهای دریاست بانو ...

بانو: دریا؟!!

صیاد: انگشت های غریب امواج ...

بانو: سر انگشت های جادویی ... دستهایی که منتظرش بودم ... صداشونو همیشه می شنوم، یه صدای

قدیمی ... صدای دعوت موج ها ... تو کی هستی؟

صیاد: صدایی که از اعماق آب ها میاد. از دل شعر ها ... از کلمه های مرطوب ... جایی که سکوت سنگین اقیانوس ... تاریکی دلنشین ... تنهایی مطلق واژه هاست ... من از دریا میام .

بانو: بالاخره اومدی ...

صیاد: اومدم تا تو رو به خونه ببرم.

بانو: اینجا خونه من نیست؟ ... پیش همسرم؟ من اینجا یه اتاق دارم ... با یه پنجره ... یه تخت دو نفره ... با یه سقف بلند ...

صیاد: خونه واقعی تو دریاست ، جایی که ازش اومدی ... تو تاریکی صخره های مرجانی ... بین خزه های کهنسال اقیانوس ...

بانو: اما اینجا مردی هست که منو دوست داره ... مردی با دستهای ضخمت .. با بازوهای تنومند.

/ صدای طوفان - بادهای شدید ساحلی /

صیاد: می شنوی؟ طوفان ... دنبال گمشده اش می گرده .. چشم هاتو ببند ... آرام و آهسته ... به صیادها اعتماد کن ... چشم هاتو ببند.

/ بانو چشم هایش را می بندد - طوفان سهم گین می شود - امواج دریا دور تا دور بانو را می گیرند - امواج نقره ای - بانو در سکوتی طولانی ، چشم بسته نشسته است - بارش شدید باران - رعد و برق - صیاد در هیاهوی موج ها ایستاده - دستهایش را باز می کند /

صیاد: می شنوی بانو؟ این صدای خشمگین دریاست ... موج ها هر لحظه به ساحل نزدیک تر می شن ... دنبال تو می گردن... می خوان تو رو با خودشون به قعر آبها بیرن... مقاومت نکن ، تو مال اینجا نیستی ... فقط گوش کن ... بذار صدای طوفان تو گوشت بشینه ... این طوفان به خاطر توئه ... / مکث

/ چی می شنوی بانو؟... چی می شنوی ؟

/ صدای طوفان کاملا قطع می شود - اما امواج همچنان با جوش و خروش در حرکتند /

بانو: یه آواز دلنشین ... صدای یه چنگ قدیمی ...

صیاد: چی می بینی ؟

بانو: خودمو ... یه پری دریایی زیبا ... نشسته رو لبه یه کشتی غرق شده، یه پری دریایی با موهای بلند موج ... لخت و عور ... با لباس تولد ... یه پری دریایی با یه چنگ قدیمی تو دستاش ... داره ساز می زنه و آواز می خونه ... چه صدای خوشی، صداش همه جا می پیچه، منعکس می شه ... میره و برمی گرده ... میره و برمی گرده ...

/ با شروع صحبت های بانو امواج فروکش می کنند و صیاد را در خود می بلعند - اکنون دیگر خبری از امواج دریا نیست - بانو یکه و تنها نشسته است - چشمانش را به آهستگی باز می کند - مرد سراسیمه وارد می شود - بانو با دیدن او زجه ای می کشد و بی حال روی زمین می افتد . /

## هشتم

/آشپزخانه - همچنان صدای طوفان - صدای رعد و برق - چراغ های آویزان مدام روشن و خاموش می شوند - صدای زوزه گرگ - فریادهای بانو - آشپزها سراسیمه وسایل را جا به جا می کنند و حوله خیس می کنند /.

زن آشپز یک: مدام هذیون می گه ...

زن آشپز دو: عقلشو از دست داده ...

زن آشپز سه : تب کرده ... داره می سوزه.

زن آشپز یک : اون مرد کیه !?

زن آشپز دو: مدام صداس می زنه.

زن آشپز سه : یه شبه لاغر شده ...

زن آشپز یک: یه رسوایی ...

زن آشپز دو: دختر بی آبرو

زن آشپز یک: با یه مرد غریبه

زن آشپز دو: تنها تو اتاقش

زن آشپز یک: اتاق در بسته

زن آشپز سه: عجب طوفانیه ...

زن آشپز دو : می گن یه صیاده ...

زن آشپز یک: یه صیاد جوون ...

زن آشپز دو: وقت طوفان پیداشون می شه ...

زن آشپز یک: با قدهای بلند.

زن آشپز دو: دستهای قوی.

زن آشپز یک: پاهای محکم.

زن آشپز سه : عجب شب سختیه .. پس کی این طوفان می خواد تموم بشه؟

زن آشپز دو: دریا وحشی شده .

زن آشپز یک: باید یکیو ببره تا آروم بشه.

زن آشپز سه: حوله ها رو خیس کنید ... تشت آب ... یخ بیارید ... داره آتیش می گیره ... زجه میزنه

... بی قراره ... شر شر عرق می ریزه ... هیچی آرومش نمی کنه ... نفس تنگی داره ...

/ صدای رعد و برقی شدید - چراغ های آویز خاموش می شوند - سکوت /

زن آشپز دو: وقتی بچه بودم مادرم می گفت وقت طوفان یه مرد صیاد میاد و با تور بزرگش دختر های

جوونو می دزده ... اونا رو با خودش می بره ... می بره به عمق دریا ...

زن آشپز یک: مزخرفه ... قصه های مزخرف.

نهم

/ بانو نحیف و بهت زده روی ویلچری نشسته - زن آشپز سه پاهایش را در تشت آب ماساژ می دهد -  
مرد گوشه ای به آنها خیره است . /

بانو: / پریشان / من یه پری دریایی ام ... یه پری کوچولو که از دریا اومده ... / با فریاد رو به مرد /  
... بذار برم ...

زن آشپز سه : تبش بالاست ... داره هذیون می گه .

بانو: داره یادم میاد. بازی با دلفین ها ... موج سواری با لاک پشت ها ... اسب های آبی ... عروس  
های دریایی ... داره یادم میاد ... یه تور ماهی گیری ... یه صیاد با چشم های خاموش ... / با فریاد رو  
به مرد / ... بذار من برم ...

مرد: هر لحظه داره بدتر می شه .

زن آشپز سه: پاهاش حساسی داغ شده ... رنگش داره بر می گرده ، رنگ نقره ای ...

بانو: / هذیان گون / ... من یه پری دریایی ام .... درها رو باز کن ، بذاز باهاش برم .... اینجا خونه من  
نیست .

مرد: تو زن منی .... من دوستت دارم ، تو حالت خوب نیست ... مریضی ....

بانو: من مریض نیستم .... باید با اون صیاد برگردم .

مرد: اون مرد کیه بانو؟ ... تو مال منی ، بانو این خونه ای ...

بانو: تو منو خریدی .... مثل اون ماهی ها تو آشپزخونه رستوران ... فرقش اینه که اونا تو تابه می  
سوزن ، من تو تب ...

مرد: تو اینجا امنیت داری .... من بهت سر پناه دادم ... یه جای امن ...

بانو : تو منو نمی شناسی ، اون می خواد منو ببره خونه ...

مرد: کی ؟ تو از کی حرف می زنی ؟

بانو: از یه صیاد ... یه مرد جوون ... اون بهتر از تو منو می شناسه .

مرد: اون مرد غریبه کیه؟!

بانو: اون غریبه نیست. اون از اعماق دریا اومده ... از سرچشمه اقیانوس، از ساقه باریک خزه ها ، از

شعر ... از رقص ...

زن آشپز سه: چقدر بدنش سرده ... مثل یه تیکه یخ شده ... پاهاشو ببینید، داره کبود می شه

مرد: / به بانو/ من وظیفه دارم تو رو در برابر خودت حفظ کنم.

بانو: / تک خنده ای ناگهانی / ... مرد نجات بخش ... ترسیدی ... می دونی که اون بالاخره میاد، می

دونی که پیداش می شه ...

زن آشپز سه : طوفان شدیده... آقا در و پنجره ها رو تخته کرده ... هیچکس نمی تونه بیاد ...

بانو: / می خندد / تو منو اینجا زندانی کردی ... واسه خودت ... اما اون صیاد میاد ، میاد تا زنتو بیره

..اون از گذشته من باخبره...

مرد: گذشته؟! ... تو از گذشته ات چی می دونی ؟ ... هیچی ... هیچی یادت نیست ...تو حافظه ای

نداری .

/ سکوت /

بانو : چه غم انگیز ... یه پری دریایی ... بدون حافظه ...

دهم

/صدای طوفان - آشپزخانه - زنها نشسته اند - در تاریکی - در حال پر کردن مرغی دریایی - در  
زیر نور ضعیفی که از هواکش به درون می تابد - پر های سفید در فضا معلق هستند - فضا در سکون  
و سکوتی عجیب غوطه ور است /

زن آشپز یک: چند سال پیش بود ... دقیق یادم نیست . بعد از رفتن زن اولش بود . چند نفر بودن ...

یه گروه تحقیقاتی ، یه مدتی رو اینجا تو ساحل موندن...

زن آشپز دو: اما اون با همشون فرق داشت. از همشون جوون تر بود .

زن آشپز یک: هم جوون تر بود ، هم زیباتر ...

زن آشپز دو: بعد از اون خبر سرو کلشون پیدا شد ، خودکشی دسته جمعی دلفین ها ... اومده بودن واسه

تحقیق .

زن آشپز یک: اما اون مریض شد ... بعضی ها می گفتن به خاطر غذاهای رستورانه ... بعضی ها می

گفتن دریا زدگیه ...

زن آشپز دو : اما هیچکدوم از اینا نبود ... یه تب شدید بود .

زن آشپز یک: مدت ها می رفت کنار ساحل و دریا رو نگاه می کرد . مستقیم خیره می شد به موج ها

، بدون اینکه از جاش تکونی بخوره .

زن آشپز دو: تا اینکه دم صبح رو یه تخت سنگ پیداش کردن . افتاده بود لب ساحل و از شدت تب

هدیون می گفت .

زن آشپز یک: اینجا موند، نتونست بره ... کشتی شون حرکت کرد و رفت ، اما اون اینجا موند و آقا

عاشقش شد.

زن آشپز دو: آقا هر کاری می تونست کرد ... دکتر های حسابی ... داروهای جورواجور ... اما نه ...

اون حافظه اش رو به کلی از دست داده بود .

زن آشپز یک: حالا دوباره همه چی از اول شروع شده ... دوباره همون هذیون ها ... همون خیال ها ...  
همون تب های شدید .

/ سکوت /

زن آشپز سه : ... بیشتر شبیه افسانه است، افسانه های دریا ... دختری که مجذوب مردانگی دریا می شه  
و عقلشو از دست می ده ... دختری که تو هوای مه آلودِ سحر رو یه صخره زانو زده و داره با امواج  
دریا حرف می زنه ... یه تصویر گمراه کننده .

/ هم زمان، صیاد در باریکه نوری در انتها دیده می شود - در حال ماهی گیری /

یازدهم

/ بانو - مرد - /

بانو: نه، دروغه ...

مرد: تو رو نجات دادم .

بانو: دروغه ...

مرد: تو رو به خونه ام آوردم ، ازت مراقبت کردم.

بانو: دروغه...

مرد: مریض بودی ، از شدت تب می سوختی .

بانو: دروغه ... دروغه ... من یه پری دریایی بودم ، تو منو خریدی ... می خواستی منو زندانی کنی...

واسه خودت .

مرد: تو با من ازدواج کردی ... / سکوت /

بانو : مجبورم کردی، مگه نه ؟ ...

مرد: پس عاشقم نبودی ...

بانو: تو مهربون بودی، مثل هر مردی ... اما اینجا خونه من نیست.

مرد: ما تو این خونه ازدواج کردیم ، همین جا بچه دار شدیم .

بانو: بچه من جایی زنده می مونه که خونه شه ... جایی که بتونه نفس بکشه ... توی آب ...

/صدای امواج - انعکاس نور آب - صیاد می آید - سراپاخیس - با همان ظاهر قبلی - در دستش

یک تشست فلزی بزرگ است - آن را مقابل بانو می گذارد /

بانو: / درون تشت را نگاه می کند / ... زنده است ... داره نفس می کشه ... آبشش های کوچیکش

حرکت می کنه ... مثل یه ماهی کوچولو ... / دست در آب کرده، نوزادی را از تشت بیرون می آورد /

... ببینش ... داره می خنده ...

صیاد: این بچه هدیه دریاست ... وقت رفتنه ...

مرد: از زندگی ام چی می خوای؟ اینجا خونه منه ... حق وارد شدن نداری ...

صیاد: / به بانو / تو به دریا تعلق داری ... چرا نشستستی؟

مرد: با من حرف بزن ... اون زن منه ... حق نداری با اون صحبت کنی .

صیاد: ما از جنس هم نیستیم، حرف همو نمی فهمیم.

مرد: میدونستم خودتی ... تو دوباره برگشتی ...

صیاد: ما قبلا حرف هامونو زدیم .

مرد: تو زن اولم رو گرفتی ... حالا نوبت این یکیه!...

صیاد: زن اولت کجاست؟!

مرد: اون داره درمان می شه ... تو یه آسایشگاه مجهز ... یه روزی روبه راه می شه ...

صیاد: می دونی که این طور نیست ... واسه همین دوباره ازدواج کردی .

/ سکوت - بانو لالایی می خواند و برای نوزادش نان تکه می کند- همچون غذا دادن به ماهی /

صیاد: هنوز میشه صدای زوزه هاشو شنید.

مرد: زوزه گرگ؟!

صیاد: هنوزم مثل یه ماده گرگ اینجا سر گردونه نداشتی با من بیاد ... میخواستی درمونش کنی؟ ... نه ،

قادر به چنین کاری نیستی...

مرد: / با فریاد / زنه منه ...

صیاد: اما مال تو نیست. متعلق به خودشه

مرد: چند سال قبل بود ، با لباس شکار اومدی ... می خواستی زن اولم رو ببری ، بیریش به اعماق

جنگل ... من تو رو می شناسم.

صیاد: نداشتی با من بیاد... واسه همیشه اونو از دست دادی .

/ مرد به بانو خیره می شود- او همچنان مشغول غذا دادن به " بچه - ماهی " است. /

مرد: نمی خوام بانو رو از دست بدم. از وقتی اومدی روز به روز حالش بدتر شده... من وظیفه دارم به

وقت مریضی از زنم مراقبت کنم ... این کوچکتترین وظیفه مردانه منه ...

صیاد: کاری که هر مردی انجام می ده ... / با لیخند / ... درمان ...

مرد: / درمانده / ... تو کی هستی؟ چه طور زنمو بهت بسپارم؟!

بانو : / همچنان محو غذا دادن به " بچه - ماهی " است. /

یک شب صدای تپش قلبی از پشت در شنیده می شود

بیرون مردی در مه ، با موهایی از ترکه های نازک

و لباسی از علف های هرز .

که آب دریاچه سبز از آن می چکد

می گوید من تو هستم

راه درازی پیموده ام، با من بیا

وقتی بر می گردد

تقاب از چهره اش کنار می رود

و ناگهان نوری طلایی نمایان می شود

همه جا غرق در نور طلایی دریا

/ هم زمان صیاد بر می گردد - در پشت سرش صورتک زنی است با موهای بلند - شبیه موهای اولیه بانو - نور طلایی /

## دوازدهم

/ لکه نور - زن آشپز سه ایستاده - در کنارش یک چمدان سفری - خم می شود - در چمدان را باز می کند - یک قوطی کوچک را از آن بیرون می آورد - به دستهایش کرم می مالد - این کار را ابتدا آهسته انجام می دهد تا به حرکتی پرشتاب تبدیل می شود - به دست ها و صورتش کرم می مالد - شلخته و نا منظم - صدای زوزه گرگ ها شنیده می شود - مکث می کند - به دنبال صدا سرش را تکان می دهد - بو می کشد - به گوشه ای خیره می شود و همراه صدای گرگ ها زوزه ای طولانی می کشد . /

سیزدهم

/بانو - مرد - صیاد - صدای بوق کشتی از میان هیاهوی طوفان ./

مرد: می خوای بری؟

بانو: زنی که با امواج وحشی دریا کنار میاد ، حتما تو زندگی زن محکمی می شه.

/ صدای دوباره بوق کشتی ./

صیاد: وقت زیادی نداریم ... کشتی قدیمی فقط لحظه ای لنگر می اندازه.

مرد: /درمانده/ اما زن من آماده رفتن نیست. اون مریضه ، حتی نمی تونه پاهاشو حرکت بده ... اون

ضعیفه ... از پس سفر بر نمی آد .

صیاد: بلند شو بانو ...

/ بانو به آهستگی از روی ویلچرش بلند می شود /

بانو : تنهایی ... تنهایی تو دریا منو مقاوم می کنه . جایی که مال خودمه...

مرد: پس من چی؟

بانو: من همیشه با توئم ... فقط کافیه دیوارهای این اتاق بسته رو لمس کنی ... ظرف غذای من ... ملافه

من ... صندلی من ...

مرد: نمی شه باهات بیام؟

بانو: اینجا خونه توئه ، من یه روزی بر می گردم ... تو مرد مهربونی هستی، اما تو قلب همه ما زن ها

یه جونور دوزیست خونه کرده ... الان وقت اون پوست اندازیه ...

مرد: گفתי بر می گردی ...

بانو: برمی گردم ... آبشش ها ی من به آب نیاز دارن ... یه روزی برمی گردم.

مرد: قول می دی؟

بانو: بر می گردم ... اونوقت زن این خونه می شم ... زندگی می کنیم ... بچه دار می شیم و من می

خندم .

/صدای بوق کشتی /

بانو: من لحظه ای رو می خوام که مال منه ... تنهایی .

/ صدای پر هیاهوی طوفان - رعد و برق - بانو نوزادش را از تشت فلزی بیرون می آورد و به آغوش

می گیرد - امواج طوفانی دریا دور تا دور بانو و صیاد را می گیرند - /

بانو : من بر می گردم ... یه روزی بر می گردم .

/ امواج شدت می گیرند و بانو و صیاد را در خود می بلعند و در تاریکی نا پدید می شوند - هیاهو

پایان می گیرد - مرد گوشه ای نشست - اکنون صدای آرام امواج دریا شنیده می شود - صدای مرغان

دریایی . /

#### چهاردهم

/آشپزخانه - صدای آرام دریا - بخار دیگ ها - مرد در جای قبلی اش ایستاده - زن آشپز یک و دو مشغول کارند - چاقو تیز می کنند - پوست ماهی ها را می گیرند - شلختگی و آشفتگی در حرکاتشان مشهود است - زن آشپز سه می آید - با چمدانی در دست - دیگر لباس آشپزی به تن ندارد - مقابل مرد می ایستد./

زن آشپز سه : سلام آقا ... چند روز مرخصی می خواستم .

مرد: /آهسته و بهت زده / می خوای بری؟

زن آشپز سه : بر می گردم ... فقط چند روز .

/ تاریکی /

- رئوف دشتی

- تابستان پر حرارت مشهد

۱۳۸۹

